

صدتایی عشق

(غزل های عاشقانه)

پابلو نرودا

ساسان تبسمی



نشر آبی

۱۳۸۴

Neruda, pablo

نرودا، پابلو، ۱۹۰۴-۱۹۷۲ م

صدتایی عشق / پابلونرودا؛ ترجمه ساسان تبسمی. - تهران: نشر آبی، ۱۳۸۲. ۱۲۹ ص.

ISBN:964-5709-72-5

Cien Sonetos de Amor

La centaine d'Amor

عنوان اصلی:

فهرستتویسی بر اساس اطلاعات فیفا،

۱- شعر شیلیایی - قرن ۲۰ م. الف. تبسمی، ساسان، ۱۳۲۵-

مترجم. ب. عنوان

۹ م ۹ ک / PQ۲۶۴۰ ۸۴۳/۹۱۴

۱۳۸۱

۸۱-۲۶۶۶۳ م

کتابخانه ملی ایران

ترجمه از متن اسپانیایی و مطابقت با ترجمه فرانسه

Edition Gallimard-1995-Paris



نشر آبی

صدتایی عشق

پابلو نرودا

ساسان تبسمی

طرح جلد: اردشیر رستمی

نشر آبی

تهران خیابان کریم خان زند، مقابل خیابان ماهشهر، شماره ۱۰۹، تلفن ۸۸۴۳۵۲۵

• چاپ اول ۱۳۸۴ • تیراژ ۱۲۰۰ نسخه • لیتوگرافی و چاپ: مردمک

ISBN 964-5709-69-5

شابک ۹۶۴-۵۷۰۹-۶۹-۵

پیشگفتار

درباره‌ی شاعر

در کشور شیلی، این باریکه‌ی سبز و سرخ که رو به اقیانوس آرام دارد و پشت به کوه‌های آند، و هر سال از آمریکای شمالی، هزاران هزار پروانه به آنجا کوچ می‌کنند و به دنبال آن‌ها هزاران هزار پروانه دوست از گوشه و کنار جهان، شصت و اندی سال پیش، نروذای جوان، چشم به مناظر طبیعی و انسانی و گوش به نغمه‌های گیتار و ترانه‌های مردمش سپرده بود. بسی خبر از اینکه شعر او را نشان کرده است، در حلقه‌ی دروگران که سرشان پسر از نوای گیتار بود و در میان مسگران، معدنچیان و سنگتراشانی که بار خاطره‌ی نیاکانی خود را در ترانه‌هایشان می‌ریختند. ناگهان شعر را بر انگشتان خود می‌بیند که بال از بال می‌گشاید و رنگ از رنگ تا از حیات ناپیدارش شعری جاویدان بسراید. شعر نروذ را نشان کرد تا ورای شیلی و زبان اسپانیایی، به خانه‌های بسیاری در گوشه و کنار جهان کوچ کند و بر انگشتان جویندگان زیبایی، زندگی و آزادی بنشیند. پس از آن، نروذ شعر از پی شعر می‌سراید، از زنان و مردان بی‌نشان و با نشان سرزمین شیلی می‌گوید، از جنگل‌ها و کوه‌های زادگاهش و از طبیعتی که می‌شناخت تا مخاطبان طبیعت و مردم، آرمان خود را در آن باز یابند.

بعدها نروذ در خاطراتش «اعتراف می‌کنم که زیسته‌ام» می‌نویسد:
«هر که جنگل‌های شیلی را نشناسد، این سیاره را نمی‌شناسد»
و کدام شعر دوستی است که جنگل‌های شیلی را در شعرهای او تجربه نکرده؟

«من از همین خاک، از همین زندگی و از دل همین سکوت برآمده‌ام تا برای جهانیان بسرایم.» شعر از پس شعر، که قرار است گل سرخ باشد برای عاشقان؛ فشنگ باشد برای مبارزان، گاوآهن و خیش باشد برای دهقانان و زحمتکشان و خاطره‌ی مجسم هزاره‌های دور - برای آنها که به جستجوی تبار سرخ پوستی و کهن‌شان بلندی‌های آند را در می‌نوردند و بر پلکان عریض و بی‌پایان ماچوپیتو گام می‌زنند و در اندیشه‌ی مردان و زنانی هستند که در این سکوت مبهم و سنگی، به گونه‌ای رازورانه و خاموش مرده‌اند - زندگی باشد برای آنها که در جنگل‌ها، دشت‌ها، بازارها، خیابان‌ها، می‌زیند، کار می‌کنند، عشق می‌ورزند و سرانجام می‌میرند. جوان شعر را و سرشت آن را به تمامی می‌یابد، که به گفته‌ی هولدرلین - شاعر آلمانی، بی‌گشاه‌ترین پیشه هاست. از آن پس او دیگر شاعر شاعران و عاشقان، مبارزان و مردگان است. بله، حتا، مردگان شعر از پی شعر همچون هجوم رنگارنگ پروانه‌ها، رنگین کمان زنده‌ای که سبزی شاخه‌ها را می‌پوشاند، آبی هوا و نیز طلای آفتاب را. عشق از پی عشق و آتش‌زنه‌های لذت، تا سردی جهان از میان برود. پابلونروداست آن که جیب‌ها، دست‌ها و ذهنش پر از شعر است و می‌خواند:

« ماتیلده ، نام گیاه یا سنگ و شراب ،

نام هر آنچه خاک می زاید و می پاید ،

واژه ای که روز را بنا می نهد ،

در تابستان نامت لیموها رسیده آند .»

و نرودا به راستی که شعر و عشق را یافته است .

زندگی ، شعر ، گوناگونی دورنمایه های شعری نرودا و استقبال چشمگیر مردم در سراسر جهان از آن ، چه بسیار شاعران را به غبطه خوردن بر او وامی دارد . و این خود نشانی از عظمت و مردمی بودن اوست . نرودا شاعری سخت مردمی است و صرف نظر از برخی شاعران کلاسیک جهان ، همانند حافظ ، خیام ، مولوی ، فردوسی ، دانته ، شکسپیر ، گوته ، پوشکین ، هوگو ، و ... یکی از پر خواننده ترین شاعران قرن بیستم بوده است . در این مورد می توان او را تنها با کسانی چون لورکا ، ریتسوس ، پرهور ، آراگون ، ریلکه ، برشت ، مایاکوفسکی و نزار قبانی و ... مقایسه کرد . اما نرودا کم و بیش از همه ی اینها موفق تر بود . به چند دلیل : نخست اینکه شاعری عاشقانه سرا و مردمیست که به گونه ای ملموس از شادی ها و اندوهان همه می گوید . دوم اینکه شاعریست سیاسی که از وقایع روزگار خود می سراید . و سوم اینکه شاعری اسطوره ای و اسطوره پرداز ، که به تاریخ کهن سرزمین اش تقب می زند . این را در زیباترین شعر « بلندی های ماچویچیو »ی او می توان به وضوح دید . دوره ای که نرودا در آن می زیست دوره ی تب و تاب های آزادی خواهی ، مبارزه ، انقلاب ، جنگ و از طرفی پیدایش مدرنیسم در فلسفه ، نوآوری در ادبیات و همه ی وجوه فرهنگ و دنیای شعر بود . ضمن آنکه در این دوره با ظهور کسانی چون فروید و شاگردانش در زمینه روانشناسی پیشرفت های جدیدی حاصل شد و تب و تاب آزادی های اجتماعی و بعدها جنسی و آزادی خواهی زنان بالا گرفت . نرودا نیز که طبق همان دیدگاه آغاز قرن بیستمی ، به صرافت و پیشاپیش این را دریافته بود ، توانست با مردم همگام شود و از نظر درونمایه نگاه به زن ، بسیار امروزی و انسانی باشد - بگذریم که در عاشقانه هایش ، عشق زمینی اما حماسی است که این روزها دیگر رواج ندارد . او با شعری ملهم از زادگاهش ، میراث استعمارگران اسپانیایی ، فرهنگ اروپایی و در عین حال سفرهای پُر بار خود به شرق و غرب ، آمیزه ای از تعهد ، زیبایی زبانی و مضامین گوناگون آفرید . در عین حال سال هایی که او در آن شعر می گفت ، سال های گرایش به سوسیالیسم و جنبش های چپ بود . او نیز یکی از چپ هایی بود که در آرزوی دستیابی به عدالت و آزادی می جنگیدند . اما کمونیسم نرودا چندان ایدئولوژیک و جزم گرا نبود ، دست کم در شعرش کمتر خبری از آن هست ، اگر هم چنین بود دوره ی بسیار کوتاهی بود - در این مورد قابل مقایسه است با ناظم حکمت که کوبش شعر در رگ هایشان ضربانی مشابه داشت و هر دو

ستایشگر زن و زندگی بودند، اما آن قدر که حکمت در کمونیست بودنش متعصب بود نرودا نبود. چرا که در جدال اومانیزم و دیکتاتوری حزبی سرانجام پیروزی قاطع از آن اومانیزم شد. همین خصیصه، شعر نرودا را بیش از دیگران مورد توجه قرار داد و هنوز می دهد.

نرودای چپ گرا، اما عاشق پیشه و آزادی خواه و غیر ایدئولوژیک، با سه رویداد مهم برجسته شد و از این سه رویداد تأثیر شگرفی گرفت. نخست کشتار اسپانیایی ها به دست فرانکو و اصولاً جنگ های داخلی اسپانیا، دوم مرگ غم انگیز و مرموز «گابریل گارسیا لورکا»، شاعر بزرگ اسپانیا و سوم جنبش های کمونیستی و مردمی. نرودا حتا در برهه ای، وارد رقابت های ریاست جمهوری در شیلی شد. سخنرانی ها و نطق های پرشوری ایراد کرد. اما در پایان هر نطق، مردم با صدای بلند شعرهایش را می خواندند. آنقدر می خواندند که نرودا ناچار می شد از خودش برایشان شعر بخواند. در دوران جنگ داخلی اسپانیا هم به استناد خاطرات نرودا، همه ی سربازان، کنار وسایل دیگر خود در جنگ، یک نسخه از کتاب اسپانیا در قلب ما را در کوله پشتی شان، داشته اند. شعرهایش به آنها برای مبارزه با دشمن، آزادی، نیرو و توان می داده است. گفتیم که شعرهای نرودا مردمیست و انسانی. و عاشقانه هایش ملموس و سرشار از تخیل. هر چند برخی از شعرهای سیاسی - اجتماعی شاعر با گذر زمان و فراموشی رویدادها، امروز، کمتر گرایش به خواندن بر می انگیزند، اما عاشقانه های نرودا همچنان خواندنی تر از همه ی آثار اویند. شاید به این دلیل که عاشقانه های او یا دورنمایه ای حماسی دارند و مشتاق را در عبارت هایی به یاد ماندنی از اشعار با طبیعت درمی آمیزند، یا در جایی دیگر از او اسطوره ی «مادر - دلبر» می سازند. انسان گرایی نهفته در شعرهای نرودا، خصیصه ای است متعلق به آن سال ها و اصولاً ادبیات مدرنیستی که می توان آن را در شاعران دیگری که پیش تر نام شان را بردیم به صورتهای مختلف نگریست. حتا احمد شاملو در این نگاه، وامدار نرودا و شاعرانی هم سو چون آراگون، الوار یا حکمت است. او در وصف های عاشقانه از «آیدا»، به نمونه های پیش از خود چون «الزای» آراگون و «ماتیلده» ی نرودا نیز نظر دارد و با پیروی از «روح زمانه» و شاعران مدرن دیگر، حماسه پردازی می کند و اسطوره می سازد. ریلکه، هولدرلین، نرودا، ریشسوس و شاملو با وجود سپری شدن زمان خود، و گرایش ها و پسند های آن دوران، باز هم مانده اند و می مانند و این چیزی نیست جز عظمت این شاعران که با میرایی و غفلت و فراموشی محتوم، به ستیز برمی آید و سرانجام پیروز مطلق می شود.

پابلونرودا، شاعر عشق و مردم، دوازدهم ژوئن ۱۹۰۴ در شهر پارال شیلی زاده شد: در خانواده ی پدری سوزنیان و کارگر راه آهن. در شانزده سالگی به سانتیاگو رفت. سرود جشن نخستین کتاب شعرش بود و سپس تاریخ -

روشن ها ، بیست شعر عاشقانه و یک اندوه سروده ، منزله‌های برزمین ، اسپانیا در قلب ما ، سرودهای همگانی ، پرسش ها ، دل زرد ، بلندی های ماچوپیچو ، شعرهای ناخدا ، چکامه ی عناصر ، ما بسیاریم ، سنگهای شیلی ، خاطرات ایسلانگرا ، مرگ و ستایش ، پایان جهان ، انگیزه ی نیکسون کشی و جشن انقلاب شیلی ، بین سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۷۳ (سال مرگش) مهمترین آثاری بودند که از او منتشر شدند . پابلونرودا ، شاعر عشق و مردم جایزه ی نوبل را در ۱۹۷۱ از آن خود کرد . در خطابه ی نوبل گفت « بزرگتر از او شاعری در یونان هست و در تبعید که شایسته ی این جایزه است ، شاید بسیار شایسته تر از او . » مقصود او یانیس ریتسوس شاعر یونانی است . این گفته ی نرودا نیز نشان فروتنی و در عین حال بزرگی اوست . نرودا که امیدهای فراوانی به پیروزی دوست ، رفیق « بزرگ » و همراهش سالوادور آلنده بسته بود ، با سرنگونی او به دست ژنرال آگوستینو پینوشه ، طی کودتایی خونین در شیلی که سازمان « سیا » ترتیب داده بود ، دوازده روز بیشتر تاب نیاورد و در بیست و سوم سپتامبر ۱۹۷۳ در گذشت ، با بهتر بگوییم دق کرد . مرگ ، نه از آسمان ، نه از جنگ ، بل از شریان های شورمندش سر می زند و جان و قلم را از او می گیرد . مرگش نیز همچون زندگی اش انگیزه ای شد برای گرد هم آمدن مردمش در روزهای سیاه حکومت نظامی ... مردم او را به خاک سپردند :

« بگذرید بگریم ، ساعت ها ، روزها ، سال ها ، دوران های دور و کور ، قرن های نجومی .

سکوتتان را به من بدهید ، آب تان را ، امیدتان را .

ستیزتان را به من بدهید ، پولادتان را ، آشفشان تان را .

تن هاتان را بر تنم بگذارید ، چون آهن ربا

رگ ها و دهانم را از آن خود کنید .

خون و سخن مرا بر زبان آورید . »

درباره ی این ترجمه

ترجمه ی این غزل ها مستقیماً از متن اصلی آن ، اسپانیایی انجام پذیرفته است . وسواس شدید و همیشگی ، بر آنم داشت که از مطابقت با نزدیک ترین و برجسته ترین برگردان و متن مترجمین فرانسه ی آن : « ژان مارسناک و آندره بونوم » دریغ نورزم . باشد که مورد قبول افتد .

در خاتمه ، ممنون همکاران و یاران ارجمند و گرانمایه ام کاوه میر عباسی - سعید آذین ، علی عبداللهی ، عبدالعلی عظیمی ، دکتر کمال الدین شفیعی هبتم از زحماتی که نازنین بهادری عزیز برای بازخوانی به عهده گرفت و نیز تشویق همیشگی دوست ، احمدپوری بی نهایت سپاسگذارم

ساسان تبسمی

به ماتیلده اوروتیا

بانوی محبوب ترینم ، چه رنج بسیار و درد عظیم که از نوشتن این غزل های بدنام و عنوان ، نبردم و نکشیدم . اما اشتیاق فرح بخش تقدیم شان به تو بزرگ تر از هر چمنزاری است . وقتی کسر به سرایش شان بر بستم ، خوب می دانستم که همه ی شاعران زمان به شکرانه ی حسن سلیقه و ظرافت طبع ، بر هر قافیه از غزل ها ، ضرباهنگ پرطنین نقره سازان ، بلور فروشان و شلیک توپ چیان ، می نهند . من ، با سادگی بسیار از چوب شان ساختم ، به آنها طنین جوهری کدر و ناب افزودم ، بادا که چنین به گوش تو آید . تو و من در جنگل ها ، بر شن دریاچه های کم شده و دیاران خاکستر گرفته ، گام ها برداشته ایم ، در نوسان هوا و آمد و رفت آب ، تخته پاره های پرسه زن و پاک را جمع کرده ایم و من از این آثار بی نهایت لطیف ، با تبر ، دشنه و قلم تراش ، دیرک کلبه های کوچک عشق چهارده خطی را بنا ساخته ام : دو چشم ات که می پرستم و به آواز می خوانم شان ، باشد که درون شان زنده نمانند . اکنون ، این تو و این « صدتایی عشق » من : غزل های چوبینی که بالیده اند ، چرا که فقط تو به آنها زندگی بخشیده ای .

نوامبر ۱۹۵۹